



یادداشت

صلح شرط مقدم برای نان و آزادی است! صادق کار



علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی روز گذشته در شرایطی که ناوهای جنگی آمریکا بسوی خلیج فارس در حرکت هستند و تحریم‌های اقتصادی پیاپی با تهدیدات جنگی دولت ترامپ علیه ایران توأم شده‌اند، با گفتن "مذاکره سم است" و "جنگ نخواهد شد" مخالفت اش را با مذاکره برای دفع خطر جنگ و یافتن راهی برای برون رفت مردم از وضعیت فاجعه باری که حکومت وی و دولت دست راستی ترامپ و متحدین منطقه‌ای اش از دو سو بر مردم ایران تحمیل و آنها را تحت فشار بی سابقه قرار داده‌اند، اعلام کرد.

رد مذاکره توسط خامنه‌ای آنهم در حالیکه ادامه و تشدید تحریم‌های اقتصادی به همراه سیاستهای مخرب و ناکارآمد حکومت اقتصاد و تولید را دچار افلاس و مردم را به فقر و فلاکت این چنینی که برای همه اظهر و من الشمس است دچار نموده، چیزی به غیر از یک نابخردی تحریک کننده دیگر نیست که خامنه‌ای مرتکب می شود. او در واقع با رد مذاکره ترامپ و همراهان وی را تشویق به انجام اقدامات نظامی می کند.

تاوان این نابخردی که ممکن است سنگینتر از نابخردیهای گذشته ولی فقیه باشد را اما همچنان مردم هستند که باید بپردازند. خامنه‌ای به دروغ در قسمتی از سخنرانی اش می گوید، " مردم هم که دنبال مذاکره نیستند!" بر خلاف ایشان که وجود تنش و درگیری را به سود موقعیت خود و بقای حکومت مستبد و ستمگرش می داند و از همین روی با انجام مذاکره مخالفت می ورزد، مردم اما سالهاست به هزار و یک زبان، با اعتراضات و اعتصابات و جنبش‌های که بر پا داشته‌اند گفته‌اند که خواهان صلح و رفاه و آزادی و همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان و رفع اختلافات با کشورهای دیگر از طریق گفتگو هستند و تنش و ماجراجویی را به نفع خود و کشورشان نمی دانند.

رهبر حکومت به رغم نگرانی گسترده داخلی و محافل صلح دوست جهان که نگران آغاز جنگ ویرانگر دیگری با عواقب نامعلوم هستند، با اطمینان و به جهت رفع این نگرانی‌ها که هیچگاه از زمان جنگ ویرانگر و جنایتکارانه ۸ ساله ایران و عراق اینهمه جدی نبوده است، در قسمت دیگری از سخنرانی روز گذشته اش، می گوید "جنگ نخواهد شد". او مردمی را که از دست او و رژیم اش به ستوه آمده‌اند به "مقاومت" فرا می خواند! اما معلوم نمی کند که هنوز جنگی شروع نشده، به صرف تشدید تحریمها تمام شاخص‌های اقتصادی تنها طی چند ماهه اخیر این همه سقوط کرده‌اند، وی با کدام امکانات و تدارکات مردم را به مقاومت فرا می خواند و برای این مردم چه کرده است که از آنها توقع مقاومت دارد؟ مگر می شود همزمان با تشدید مداوم سرکوبها و به محاکمه کشاندن، کارگر و معلم و نویسنده و دانشجو از مردم توقع داشت که در این درگیری مردم جانب سرکوبگران شان که آنها را به فقر و فلاکت کشانده‌اند را بگیرند؟ اکثریت قریب به اتفاق مردم به غیر از گروه کوچکی که برای رسیدن به قدرت و یا با توهم رسیدن به دموکراسی دنباله روی دست راستی‌های افراطی زورگو و محافل جنگ افروز در آمریکا و اسرائیل و شیخ نشین‌های مرتجع شده و از تهدیدات تنش آفرین و جنگ طلبانه این مجموعه ضد مردمی آشکار و پنهان حمایت می کنند، بقیه مردم که تجربه جنگ ۸ ساله ایران و عراق را هم پشت سر نهاده‌اند، مخالف درگیر شدن کشورشان در یک جنگ دیگر با دشمنی چند برابر قدرتمندتر از صدام حسین که مدرنترین سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار دارند هستند و خوب می



دانند که انگیزه دست راستی ترین محافل جنگ طلب و مرتجع جهان در یک جنگ احتمالی هر چه باشد، استقرار دموکراسی در ایران نمی تواند باشد. در عین حال مردم مخالف ادامه سیاستهای تحریک آمیز و دخالتگرانه جمهوری اسلامی که بهانه به دست ترامپ و متحدین اش می دهند تا مردم و کشور را محاصره اقتصادی و نظامی کند و اقتصاد کشور را نابود کند، هستند.

مردم عادی جنگی با کسی ندارند، خواهان صلح اند، از مذاکره حمایت می کنند و در حال حاضر مذاکره را راه درست دور کردن خطر جنگ از سر مردم ایران و منطقه و برقراری صلح می دانند. کارگران و زحمت کشان و نیروهای ترقی خواه و مردم دوست و همه عدالت خواهان می دانند که بروز یک جنگ احتمالی چه مصیبت بزرگی بر سر مردم و ایران می آورد و بهمین جهت به همان اندازه که با حکومت مخالفند و با آن مبارزه می کنند با هر نوع جنگ و تجاوز خارجی به هر دلیل و بهانه و از جانب هرکس که باشد مخالف هستند و با آن و برای حفظ صلح مبارزه خواهند کرد. حفظ صلح شرط مقدم برای رسیدن به نان و آزادی است! سیاست نه جنگ و نه صلح نیز یک سیاست فرساینده است که تنها موجب تداوم و تعمیق بحران های کنونی می شوند. و حکومت اصولاً در موقعیتی قرار ندارد که بتواند در وضعیت فعلی برای مدتی طولانی دوام بیاورد. بهمین دلیل دیر یا زود نه تنها برای اجتناب از یک جنگ احتمالی، بلکه برای برداشتن تحریمها به نظر نمی رسد چاره دیگری جزء انتخاب مذاکره را داشته باشد. مخالفت با جنگ و تنش و فشار برای انجام مذاکره راه کاری است که نیروهای صلح دوست پیش رو دارند.



خواستهای مردم، نان، کار، آزادی و صلح است!



اعتراض در هفت تپه ادامه دارد... مراد رضایی



«هفت تپه» تنها نام یک خاطره‌ی باشکوه از بالندگی جنبش کارگری ایران نیست. کارگران نیشکر هفت تپه در تداوم اعتراضات سال‌های گذشته، همچنان از مطالبات خود عقب نمی‌نشینند.

دور جدید اعتراضات کارگران هفت تپه از اواسط اردیبهشت ماه آغاز شد. کارگران این شرکت علاوه بر بخشی از سنوات سال‌های گذشته، حقوق فروردین ماه را نیز از کارفرما طلب‌کارند. همانگونه که پیشتر فعالان کارگری به درستی مطرح کرده بودند، شورای اسلامی کار هفت تپه، با هدف مرکزی سرکوب کارگران تشکیل شده است.

اسدیگی، سرمایه‌گذار هفت تپه و یکی از عوامل اصلی بحران در این مجموعه، برای شکر از خلاف‌گویی اعضای شورای اسلامی کار، پس از این دیدار به هر نفر یک گوشی موبایل هدیه می‌کند و همین امر مزید علت اعتراضات کارگران می‌شود!

قدر مسلم نه نهادهای امنیتی و نه اسدیگی نباید انتظار داشته باشند نهادهای کارگری و بین‌المللی حرف‌های آنها در مورد رفتارشان با کارگران را باور کند. معتبرترین سندیکاهای جهان در ماه‌های اخیر طی نامه‌های و اطلاعیه‌هایی به مساله‌ی سرکوب کارگران هفت تپه و زندانی بودن اسماعیل بخشی پرداخته‌اند و فعالان بین‌المللی کارگری از وضعیت هفت تپه مطلع هستند.

بنابراین تقدیر صدفه‌گونه‌ی اسدیگی از اعضای شورای اسلامی کار، با بهانه‌ی دیدار با سازمان جهانی کار، در واقع با هدف جلب هر چه بیشتر همراهی این افراد با برنامه‌های ضدکارگری کارفرماست. از این حیث می‌توان گفت اعتراض کارگران به وضعیت پیش آمده بسیار دقیق و به موقع بوده است.

از سوی دیگر می‌توان مدعی شد ماه‌ها زندان و شکنجه و تهدید از یک سو و شورای اسلامی کار از سوی دیگر، نتوانسته‌اند موجب پایان اعتراضات کارگران هفت تپه بشوند.

بدیل سندیکا و شورا هنوز مقبولیت صنفی و سیاسی ویژه‌ای در میان کارگران این مجموعه دارد و این مقبولیت نه با انتخابات و نه با اقدامات نمایشی، به شورای اسلامی کار منتقل نشده است. اعتراضات اخیر زنگ خطری برای کارفرما و نهادهای امنیتی بود که بتواند خواب خرگوشی آنها را به کابوس بدل کند.

واکنش حکومت به این اعتراضات نیز از جنس ترس از گسترده شدن مجدد اعتراضات کارگری هفت تپه، در شمال سرکوب تمام عیار بود. طبق اطلاع کانال سندیکای هفت تپه، در چند روز گذشته دست‌کم شش کارگر معترض بازداشت شده‌اند و تعداد بسیار بیشتری از کارگران، به نهادهای قضایی و امنیتی احضار شده‌اند.

از مبارزه حق طلبانه کارگران هفت تپه حمایت کنیم!



بیم و امید در زمانه اتوماسیون انبوه: مباحثه در آینده کار- بخش چهارم

دیوید اسپنسر



دوام کار: بهشت گمشده؟

دو دیدگاه مارکس و کینز، که در بالا معرفی شدند، همچنان مشوق دیگران بوده اند تا به فراسوی زمان حال بنگرند و آینده ای را ترسیم کنند که در آن ماشینها، به عنوان بدیل کار انسانی، بیشترین کاری را که جامعه به آن نیاز دارد، انجام می دهند. این تصویر تا کنون تصویری اتوپیا، نامتحقق مانده است. علیرغم پیشرفتهای مداوم تکنولوژی، کار همچنان باقی است. سرمایه داری کار بیشتری را برای انسانها ایجاد کرده و هنوز نشانه ای از آن را بروز نداده است که می خواهد جای خود را به نظامی بدهد که در آن کار نغی شده یا به پایان خود رسیده است. در حالی که استفاده از تکنولوژی تحت نظام سرمایه داری بی تردید برخی از عناصر خوار کار را از میان برداشته است، اما آشکارا از رها کردن کارگران از کار باز مانده است. در واقع، اثر واقعی آن تداوم بخشیدن به کار، ایجاد منابع جدید تنش و تقلا برای کارگران بوده است.

تاریخ سرمایه داری نشان می دهد که چگونه تعداد ساعات کار روزانه ابتدا افزایش و سپس کاهش یافت. تعداد ساعات کار در نظام سرمایه داری در سالهای نخستین قرن نوزدهم به اوج رسید. در آن روزگار 70 ساعت و بیشتر کار در هفته ابداً نامرسوم نبود. کاهش تعداد ساعات کار که از اواخر قرن نوزدهم بروز یافت و تا اوائل قرن بیست طول کشید، تا حدودی ناشی از تغییر در سیاستهای دولتی بود، که در اثر مبارزات موفق کارگری سرعت گرفته بود. این همانا مبارزه متحد کارگران از مجرای اتحادیه ها و دیگر سازمانهای کوپراتیو بود که موجب اعمال محدودیتهای قانونی و بر زمان کار شد. ساعات کار در جوامع سرمایه داری، از اوائل قرن بیستم همچنان کاهش داشته است، اگرچه که نرخ کاهش آن، با تفاوتهای بسیاری در کشورهای مختلف، اما در همه جا سیر نزولی داشته است. حتی در کشورهای مثل امریکا، به عنوان یک نمونه قابل توجه، در سالهای 70 قرن گذشته و پس از آن ساعات کار عملاً علائمی را از افزایش و عقبگرد از مسیر بلندمدت که متوجه ساعات کار کمتر بود، نشان داده اند. افزایش نرخ مشارکت زنان در بازار کار نیز حاکی از افزایش سرانه ساعات کار در بسیاری از کشورهای سرمایه داری است. به علاوه حتی برای کارگرانی که با کاهش ساعات کارشان مواجه بوده اند، افزایش شدت کار، که بخشی از آن ناشی از تغییر تکنولوژیک است، منجر به افزایش هزینه های کار شده است.

خلاصه این که مادام که سرمایه داری به یمن تغییرات تکنولوژیکی موجب افزایش معتنا به تولید می شده است، همه این تغییرات به تعداد ساعات کار کمتری نمی انجامیده اند. بنا به تحقیقات کیوتینگ مادیسون و هرمان "در بین سالهای 1870 تا 1998 تولیدوری متوسط کار (که در تولید ناخالص داخلی در هر ساعت کار اندازه گیری شده)، در امریکا 15 برابر و در اروپا 18 برابر افزایش یافته است، در حالی که ساعات کار هر کارگر تقریباً نصف شده است." این روشن است که رشد تولیدوری به خودی خود تضمینی برای کاهش ساعات کار نیست؛ بلکه درست برعکس، علیرغم این دست افزایش، یعنی افزایش تولیدوری، ساعات کار طولانیتر باقی مانده اند. این واقعیت به تردید بزرگی در امکان تحقق پیش بینی کینز، دایر بر 15 ساعت کار در هفته تا سال

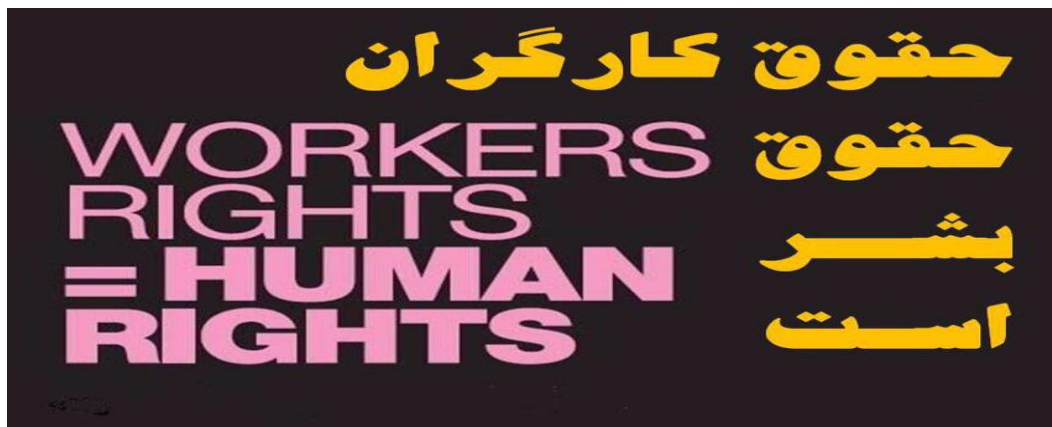


۲۰۳۰، شده است. به واقع هم، مبتنی بر گرایشهای کنونی، بسیاری از کشورها برنامه هائی با چشم انداز دو برابر کار مورد پیش بینی کینز را در دست اجرا دارند.

پارادوکس ظاهری بین پیشرفتهای تکنولوژیک و کاهش اندک یا حتی افزایش ساعات کار را می توان با دو عامل توضیح داد. عامل اول به آثار و نتایج مصرف گزائی مربوط است. کوشش کارفرمایان سرمایه دار برای ترویج تقاضای بیشتر از طریق تبلیغات و بازاریابی به این معناست که دستاوردهای حاصل از تولیدوری بیشتر به جای آن که به کاهش ساعات کار بیانجامد، به مصرف بیشتر انجامیده اند. کارگران، در دوران پساجنگ، تحت حاکمیت دولتهای قدرتمند رفاه و با حضور اتحادیه های قدرتمند، قادر شدند به دستمزدهای بیشتر و تضمین شده دست یابند، که این به نوبه خود به تقویت مصرف می انجامید. در دوره پس از سالهای ۱۹۷۰ با افول دولت رفاه و کاهش قدرت اتحادیه ها، کارگران با دستمزدهای درج زده یا نزولی روبرو شده اند، که در صورت حفظ سطح مصرف [و برای حفظ سطح مصرف] یا افزایش آن، ناگزیر به وام گرفتن و هزینه های اعتباری شده اند. در این صورت تأمین مصرف بیشتر به قیمت ساعات کار طولانیتر تمام می شود. این چارچوب می توان گفت که به طور کلی وجود نرمهای قدرتمند مصرف گزائی و تداوم این نرمها، که از طریق تبلیغات و بازاریابی تشویق و تقویت می شده اند، یک مانع قابل توجه در حرکت به سوی جامعه ای با ساعات کار کمتر می شده است.



برای آزادی بدون و قید شرط فعالین کارگری و مدنی، با هم متحداً مبارزه کنیم!



همه بازداشت شدگان در روز کارگر و معلم باید بدون قید و شرط آزاد شوند!



گذری کوتاه به مشکلات معلمان زن در آموزش و پرورش علی صمد



زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور و بخشی از سرمایه انسانی همواره می بایست مورد توجه جامعه و حکومت قرار گیرند. در این میان زنان تحصیل کرده و دارای مهارت از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. معلمی یکی از مشاغلی است که با توجه به بافت سنتی جامعه، زنان در آن حضور چشمگیر دارند و بسیاری از زنان آنرا انتخاب می کنند یا از سوی خانواده و جامعه به سمت آن سوق داده می شوند. در حال حاضر بیش از نیمی از نیروی کار وزارت آموزش و پرورش را زنان تشکیل می دهند و زنان معلم جزء تحصیل کرده ترین زنان جامعه محسوب می شوند. یک سرمایه اجتماعی ارزشمند که متأسفانه کمتر مورد توجه مسئولین آموزش و پرورش قرار گرفته‌اند.

*تعیض مضاعف علیه معلمان زن

بنا به آمار موجود یک میلیون هفت صد هزار معلم و فرهنگی شاغل و بازنشسته همراه با امکانات محدود و کمبودهای زیاد در آموزش و پرورش بکار مشغولند. آموزش و پرورش تنها وزارتخانه زنانه دولت است. طبق قوانین و رویه مرسوم در جمهوری اسلامی در آموزش و پرورش، در مدارس دخترانه هیچ معلم مردی و برای مدارس پسرانه هیچ معلم زنی حق تدریس ندارند. اما در مقطع ابتدایی، تمامی مدارس پسرانه مجاز هستند از معلمان زن نیز استفاده کنند. به همین دلیل تعداد معلمان زن نسبت به معلمان مرد بیشتر است. البته بنا به نظر برخی کارشناسان تراکم حضور زنان تنها به عنوان معلم یا پرسنل مدرسه، می تواند بشکلی نگران کننده نیز باشد زیرا نگرشی عقب مانده در میان مسئولان جمهوری اسلامی وجود دارد که از قرار گرفتن زنان در پست های بالاتر مدیریتی برای تصمیم گیری و تصمیم سازی به اشکال گوناگون جلوگیری می کند. آمار و اسناد موجود نشانگر این واقعیت تلخ است که زنان با وجود داشتن بیش از نصف جمعیت کارکنان و پرسنل آموزش و پرورش تنها سهم اندکی در تصدی مدیریتی های آموزش و پرورش در سطوح میانی و فوقانی دارند. در واقع در آموزش و پرورش کمتر اداره‌ای هست که رئیس زن داشته باشد. در چهار دهه گذشته، جمهوری اسلامی یکی از پائین ترین رتبه‌ها را در زمینه سهم زنان در رتبه های مدیریتی، و در مجلس داشته و دارد. در مدیریت سیاسی کلان کشور و در ترکیب دولت نیز حتی یک وزیر زن شرکت ندارد. جمهوری اسلامی در این زمینه فقط از کشورهای مانند عربستان سعودی جلوتر است.

در حالیکه خط فقر به بیش از پنج میلیون تومان رسیده است دستمزد و حقوق معلمان در آموزش و پرورش حداقل دو برابر کمتر از خط فقر است. این بدان معنی است که هر معلم رسمی کمتر از نصف میزانی که برای گذران زندگی نیاز دارد درآمد دارد. در این وضعیت تقاضای افزایش دستمزد بالای خط فقر که معلمان درخواست می کنند مطالبه ای معقول و انسانی است که بایستی به آن پاسخ مثبت داده شود. در طی تمام این سالها شاهد بوده ایم که دستمزد معلمان زیر خط فقر باقی مانده اند. حقوق دستمزد معلمان غیر رسمی اعم از زن و مرد متأسفانه به مراتب کمتر از معلمان رسمی است و بطوریکه گفته می شود سه برابر کمتر از خط فقر است.



معلمان زن افزون بر مشکلاتی که همه معلمان اعم از زن و مرد دارند در معرض فشارهای اقتصادی و اجتماعی زیاده‌تری هستند که صرفاً به جهت زن بودنشان بر آنان اعمال می‌شود. زنان معلم با تبعیضات اجتماعی و قانونی بیشماری در محیط کار مواجه هستند و علیرغم فشار کاری زیاد و ارزشی که کارشان دارد، دستمزد عادلانه‌ای دریافت نمی‌کنند. انجام کارهای خانه و نگهداری و مراقبت از فرزندان شان را نیز به عهده دارند بعبارتی دو شغله هستند.

با وجود همه اینها، بیشترین نارضایتی زنان معلم از مسئولان دولتی به دلیل اهمیت قایل نشدن برای زنان و شغلشان و رفتار تبعیض آمیزشان است. دستمزد معلمان در مقایسه با مشاغل دیگر دولتی پایین تر است. البته علاوه بر دستمزد، مشکلات بیمه‌های تکمیلی برای فرزند و همسر، نداشتن مزایایی برابر با سایر شغل‌های دولتی و نیز محتوای ضد زن کتاب‌های درسی به اضافه اجبار در نوع پوشش را می‌توان از جمله این معضلات نام برد. البته زنان معلم علاوه بر کمبودها و مسائل ذکر شده حتی اگر سرپرست خانوار باشند از حق عائله مندی که فقط خاص مردان است نیز محروم می‌باشند. که این خود تبعیض آشکار دیگری است که در مورد آنان اعمال می‌شود و مانند سایر تبعیضات فاقد هر نوع منطقی است

*پدیده فرسودگی شغلی در میان معلمان

یکی دیگر از مشکلاتی که معلمان با آن مواجه هستند فرسودگی شغلی است. فرسودگی شغلی یک احساس ذهنی- درونی است که باعث ایجاد احساسات و نگرش‌های منفی فرد در ارتباط با شغلش و اختلال در عملکرد حرفه‌ای او می‌شود. این امر منتهی به نتایج نامطلوب مانند غیبت، ترک کار و کاهش بهره‌وری فرد می‌شود. از دیدگاه روانشناختی، از نظر متخصصان افرادی که به فرسودگی شغلی دچار می‌شوند احساس چندانی نسبت به نتایج کارهای که می‌کنند ندارند و فرسودگی انگیزه‌های شغلی شان را تضعیف می‌کند. سبک زندگی، فشار روانی، شخصیت فرد، ماهیت شغل، نوع زندگی فرد در داخل و خارج از محیط کار، استرس ناشی از شرایط کار از عوامل موثر بر فرسودگی شغلی محسوب می‌شوند. معلمان بخاطر نقش حساسی که در مدارس ایفا می‌کنند بطور دائم از طرف مدیران مدرسه، نهادهای سیاسی- اجتماعی، گروه‌های رسمی و غیررسمی، ارگان‌های امنیتی و حراستی، دانش‌آموزان و والدین آنها تحت فشار روحی و روانی قرار می‌گیرند و این عوامل هر یک به سهم خود موجب فرسودگی شغلی معلمان می‌شود. بنا به آمار موجود بیش از نیمی از کارکنان وزارت آموزش و پرورش با خطر و تهدید و تشدید فرسودگی شغلی ناشی از افسردگی مواجه هستند.

طبق آمار اعلام شده در جمهوری اسلامی، 16.8 درصد زنان دچار افسردگی هستند و 60 درصد زنان شاغل، فرسودگی شغلی را تجربه می‌کنند. در بین مشاغل مختلف، معلمی در کنار شغل‌هایی چون پرستاری، مددکاری اجتماعی در رده ششم قرار دارد که نرخ بالایی از افسردگی را به خود اختصاص داده است. با توجه به موارد بیان شده چندان غیر طبیعی نیست که افسردگی تهدیدی جدی برای زنان معلم در ایران باشد. در این بین شکافی عمیق بین قول و قرارهای وزارت آموزش و پرورش و دولت با عمل آنها برای کمک و یاری‌رسانی وجود دارد و مشخصاً دولت و مسئولین آموزش و پرورش اقدامی موثر در جهت یافتن راه‌های مناسب برای مبارزه علیه فرسودگی شغلی در میان زنان معلم و کلا معلمان انجام نمی‌دهند.

*معلمان حق‌التدریسی در مواجهه با انواع تبعیضات و محرومیت‌های مضاعف

معلمان حق‌التدریسی بخشی از نیروهای آموزش و پرورش هستند که با حضور در مدارس، کمبود نیروی وزارت آموزش و پرورش را جبران می‌کنند. آنها بدون برخورداری از چتر حمایتی باید مشکلات مضاعفی را تحمل کنند. معلم حق‌التدریس به معلمی اطلاق می‌شود که توانایی علمی و عملی تدریس را داشته باشد و به صورت پاره‌وقت در آموزشگاه‌های دولتی وزارت آموزش و پرورش تدریس نماید و حقوقش را از محل منابع وزارت آموزش و پرورش دریافت نماید. حقوق این معلمان یک سوم معلمان رسمی و پیمانی بوده و شرایط کاریشان سخت‌تر از معلمان رسمی و پیمانی است و به جز این حقوق اندک از هرگونه مزایا و تسهیلاتی شغلی محروم هستند.

برخی منابع آماری رقم این تعداد از معلمان را بین 120 تا 150 هزار نفر ارزیابی می‌کنند. آنها در گذشته به صورت قراردادی به کار گرفته شدند اما بعدها آموزش و پرورش نسبت به تغییر وضعیت آنها اقدام کرده و با عنوان نیروی حق‌التدریسی شناخته می‌شوند. به رغم موانع قانونی متعددی که در برابر اشتغال زنان در جمهوری اسلامی وجود دارد، بسیاری از این معلمان حق‌التدریسی را زنان تشکیل می‌دهند. معلمان حق‌التدریسی شاغل در روستاها و در شهرها متأسفانه از بیمه‌کارآمد و مطمئن و از حق‌بازنشستگی برخوردار نیستند و همین خود بر تبعیض و استثمار زنان در سیستم شغلی کنونی ایران چه رسمی و چه غیررسمی می‌افزاید. البته آموزش و پرورش وظیفه دارد استخدام این نیروها را رسمی کند اما متأسفانه اتفاقی است که تا به امروز محقق نشده است و حالا معلمان حق‌التدریسی علاوه بر دغدغه استخدام دغدغه تاخیرهای چند ماهه در حقوق خود را نیز دارند. این رویه، بشکلی مشخصاً برای بیگاری کشیدن از این افراد و استثمار آنان تبدیل شده است. بخش بیشماری از این معلمان حقوقی کمتر از ماهی یک میلیون تومان دریافت می‌کنند و همانطور که در بالا گفته شد از بیمه و مزایا نیز برخوردار نیستند. معلمان زن در بازار کار با رویکرد دوگانه‌ای مواجه‌اند، از یک طرف موانع گوناگونی بر سر راه حضور آنان در بازار کار رسمی



ایجاد می شود و از طرف دیگر از حضور آنان در بازار کار غیررسمی استقبال می شود. درحالی که همه‌ی مزدگیران از دستمزدهای پایین تر از خط فقر رنج می برند، زنان کارگر و معلمان حق التدریسی تحت ظلم مضاعف ناشی از نابرابری شدید در دستمزد به سر می برند. این نابرابری در بازار کار غیررسمی به مراتب بیشتر است.

در یکسال گذشته حضور قابل توجه زنان در اعتراضات معلمان، بازنشستگان، پرستاران و دانشجویان قابل توجه بوده است و این نشان از این واقعیت دارد که زنان شاغل از اینکه حقوق انسانی و بر حق شان به عنوان نیمی از جامعه به اشکال مختلف مورد پذیرش قرار نمی گیرد و دیگر با قول و وعده رسیدن به آن مطالبات به فردایی نامعلوم، موافقت ندارند. زنان معلم دست به اعتراض می زنند و مطالبات و حقوق انسانی خود را که چیزی جدای از حقوق بشر نیست را با صدای بلند فریاد می زنند و دولت و مسئولین آموزش و پرورش را در جامعه با چالش های اساسی مواجه می سازند. برای دست یابی به تحولات دمکراتیک که بتواند تامین کننده حقوق برابر برای تمامی جامعه و به وجود آورنده آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی باشد، زنان یقیناً همگام با سایر جنبش های مرفقی و تحول طلب می توانند نقشی تعیین کننده در پیشبرد خواسته های عدالت طلبانه، برابری خواهانه و دمکراتیک مردم میهنمان داشته باشند.



از مبارزه زنان برای رفع تبعیض و برابر حقوقی با مردان حمایت کنیم!



اعتصاب کارگران تِکل در ترکیه و آغازی نو برای مقاومت کارگری- بخش پایانی

سونگور سیران، گولدوناوچگان، مارس ۲۰۱۰

پروژه سوسیالیستی نشریه کارگر

ترجمه گودرز



ماده ۴-۴ (C-4) – ادامه

برای بیش از دو سال کارگران تکل در مقابل خصوصی سازی و ماده ۴ مقاومت کردند. تنها بعد از حضور گسترده کارگران در آنکارا در تجمع توده ای آنان بود که هم نیروی اجتماعی شان افزایش یافت و هم اتحادهای گسترده با نیروهای مردمی ایجاد کردند که برای عموم مردم به ویژه برای چپ ترکیه تازگی داشت. کارگران تکل به صدای پرولتاریا در ترکیه تبدیل شده بودند که برای دو دهه در خفقان و خاموشی بود. گرچه اتفاقات خودانگیزه در کارگاه ها دائما رخ می دادند، اما این اتفاقات بسیار کوتاه و زودگذر بودند و در نتیجه توجه رسانه ها و عموم مردم را نیز بخود جلب نمی کردند. در مورد تکل نیز تا سی روز اول اعتصاب رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی توجه چندانی به آن نداشتند. تنها بعد از آن که هفتاد هزار کارگر از صنایع مختلف در آنکارا برای ۲۴ ژانویه اعلام اعتصاب عمومی نمودند، بود که توجه رسانه های تجاری به مبارزه کارگران تکل جلب شد.

در دهکده چادری که در مرکز شهر آنکارا برپا کرده بودند، علیرغم رشد نژادپرستی در ترکیه کارگران ترک و کرد سرودهای مهیج ملی خود را با هم می خواندند و اتحاد کارگران که با تجربه های متفاوتی دور هم جمع شده بودند در این پهنه چشمگیر بود. با وجود ایدئولوژی های گوناگون رفاقت برادرانه این جمع بی سابقه بود، بدین روی کارگران سنتاً مذهبی حامی حزب عدالت و توسعه اردوغان مقام خود را به تجربه در جایگاه طبقاتی خویش پیدا کرده بودند.

سایر نیروهای سازمان یافته هم به جمع پیوسته بودند، چپ های وابسته به تشکل هالک اولری (خانه خلق) در جنب دهکده کارگران تکل یک چادر بزرگ برپا ساخته بودند و آن را "دانشگاه خلق تکل" نامگذاری کرده و در آن استادان دانشگاه و محققان به کارگران آموزش می دادند. این تجمع باعث شده بود که فاصله طبقه کارگر و بدنه علمی و سیاسی کارگری به حداقل برسد. دانشجویان و جوانان به طور عام در این محیط برای نخستین بار تشکل و سازماندهی کارگری را از نزدیک تجربه می کردند. علاوه بر این کارکنان بخش درمانی و آموزگاران، دانشگاهیان و هنرمندان و حتی آنها که سنتاً غیر سیاسی فرض می شدند و فعالان سیاسی از اقشار مختلف برای اعلام حمایت به آنکارا می آمدند و به این مجموعه غنای بی سابقه داده بودند. برخی برای کارگران اعتصابی غذا تهیه و توزیع می کردند و دیگران پتو و سایر مایحتاج روزانه را برایشان تأمین می نمودند. مسئولان فستیوال بین المللی فیلم کارگری به آنکارا آمده و از روزهای این اعتصاب به طور زنده از طریق اینترنت خبر و گزارش تهیه می کردند، این تلاش باعث شده بود گزارشهای سوء و بی مایه رسانه های تجاری از اعتصاب و اهداف کارگران بی اعتبار گردند.

با تمام فراز و نشیب ها اعتصاب تکل صحنه های فراموش نشدنی برای جنبش کارگری ترکیه بوجود آورد، این صدای پرولتاریای ترکیه بود که در نقش سیاست سازی مطرح بر روی صحنه قرار داشت. کارگران به آموزگاران عرصه ای تبدیل شده بودند که توان و قدرت بسیج طبقه کار را به رخ می کشید. فعالان کارگری از جریان اعتصاب و درس هایی که آموخته بودند یادداشت برداری می کردند تا در آینده آن درس ها را در جاهای دیگری بکار بندند. از این نظر اعتصاب تکل تا همین جا هم بهره قابل توجهی از این کنش برداشته بود.

مبارزه کارگران و مزدبگیران تا رسیدن به مطالباتشان ادامه دارد!



برگهایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران - ۱۳ گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



در شماره‌های پیشین در مورد بهانه سرکوب شورای متحده مرکزی و اتحادیه‌های کارگری غیر دولتی اشاراتی داشتیم. دربار، سرمایه‌داران و بقیه کودتاچیان داخلی و خارجی همگی به یک زبان دلیل سرکوب اتحادیه‌ها را وابستگی شان به حزب توده ایران نسبت می‌دادند و مدعی بودند که با اتحادیه‌های مستقل از احزاب مشکلی ندارند. با این حال اما "حزب مردم" یکی از دو حزب دولتی که در سال ۱۳۳۶ به فرمان شاه تشکیل شد. بلافاصله پس از تشکیل از سندیکاها دعوت کرد که به آن بپیوندند و سندیکاها را فرمایشی را جز زیرمجموعه حزب قرار داد. ولی جالب اینکه هیچ کدام از مدعیان مخالف شورای متحده و حزب توده هیچ مخالفتی با وابستگی سندیکاها به حزب "مردم" تحت رهبری علم که یکی از بزرگترین مالکان وقت ایران بود و از لحاظ طبقاتی در مقابل کارگران قرار داشت نکردند و معلوم شد که مخالفت شان با وابستگی اتحادیه‌ها تا چه حد ریاکارانه بوده است.

در سال ۱۳۴۳ به دنبال نگرانی از اعتصابات ۳۹ تا ۴۲ و جلوگیری از احیا شورای متحده مرکزی اصلاحاتی در قانون کار در ارتباط با فعالیتهای سندیکایی به عمل آمد و به سندیکاها اجازه انعقاد قراردادهای دسته جمعی با کارفرمایان داده شد. اما محدودیت و کنترل سندیکاها همچنان ادامه یافت. علت اصلی تحمل نصفه نیمه فعالیت‌های سندیکایی در اصل مدیون فعالیتهای گذشته شورای متحده مرکزی بود که اثراتش همچنان در میان کارگران و مزدبگیران باقی مانده بود و مایه هراس حاکمان می‌شد، وگرنه دربار و سرمایه‌داران از اساس مخالف تشکیل هر نوع اتحادیه کارگری بودند. اسناد منتشر شده سفارت آمریکا در ایران حاوی گزارشات متعددی در تائید این واقعیت است.

بعضی کارشناسان مدعی هستند که شاه پس از شورش‌های خرداد ۴۲ و اصلاحات ارضی و قطع حمایت فنودالها و روحانیون از شاه گویا تلاش داشته است پایگاه اجتماعی اش را با دادن امتیازاتی همچون سهم کردن کارگران در سود کارخانجات و فروش سهام کارخانه‌ها به آنها ترمیم کند ولی هم آمارها و هم عدم تناسب میان دستمزدها و هزینه‌ها و گزارشاتی که بعداً منتشر شدند، و هم رفتار سرکوبگرانه رژیم شاه با سازمانهای کارگری، صحت چنین ادعایی را ثابت نمی‌کند. پرداخت سود سهام و سهم کردن کارگران در سود واحدهای تولیدی که شاه از آنان بعنوان اصول انقلاب سفیدش مرتب یاد می‌کرد و آنرا در داخل و خارج به رخ می‌کشید نتوانست شکافی را که بین دستمزدها و هزینه‌ها وجود داشت پر کند تا چه برسد که به زعم شاه تضاد طبقاتی را از میان بردارد! در پایان مهلت داده شده برای فروش سهام بر اساس گزارشات رسمی تنها حدود ۱۵ هزار سهم به کارگران فروخته شد و این عده نیز بیشتر سرکارگران و کارگران فنی بودند که دستمزدهای بیشتری می‌گرفتند و با وامی که به آنها داده شده بود توانسته بودند سهام‌ها را بخرند. پس از فرمان شاه اولین مشکلی که برای فروش سهام پیش آمد نداشتن امکان مالی کارگران بود. برای رفع این مشکل خواستند به کارگران وام بدهند که متوجه شدند آنها پولی که بتوانند اقساط وام‌هایشان را بدهند را هم ندارند زیرا که هزینه‌هایشان بیشتر از درآمدشان بود!



سندیکاهایی که شاه می خواست با کمک آنها برنامه های اصلاحی اش را پیش ببرد یا حکومت ساخته و فاقد پایگاه و نفوذ در میان کارگران بودند و یا تحت فشار ساواک قرار داشتند. خود شاه نیز مانند ساواک از دسته دوم بیزار بود و از سرکوب شان حمایت می کرد. حتی زمانی که در جایی یکی از سندیکاها سعی می کرد با استناد به حرفهای شاه کاری برای بهبود دستمزد و شرایط کاری کارگران انجام دهد، سرو کار رهبرانش به بازجویی و زندان کشیده می شد. "حبیب لاجوردی" در صفحه ۳۹۹ کتاب "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" پس از اشاره به رفتار متناقض شاه با ادعاهایی که وی در مورد سندیکاهای دمکراتیک نموده بود، می نویسد: "مقررات قانون کار در باره سندیکا تنها بخش این قانون نبود که به اجرا در نیامد. حتی قسمت های "غیر سیاسی آن" از جمله مقررات مربوط به اضافه کاری و جلوگیری از استخدام کودکان و مقررات ایام بیکاری و تعیین ساعت کار نیز اجرا نشد". لاجوردی در صفحه ۴۰۰ همین کتاب به نقل از "د.لوبنتو" متخصص امریکایی امور کارگری می نویسد: "هر کارگری که اجرای مقررات قانون کار را خواستار شود به عنوان محرک خرابکار در معرض اتهامات کارفرمای خود قرار می گیرد. به نظر میرسد که در اینجا قدرت حکومت، ماموران امنیتی را وادار می کند بجای پشتیبانی از کارگران ... از سرمایه دارانی که ارتباط سیاسی دارند پشتیبانی کنند". می بینیم که رفتار رژیم جمهوری اسلامی با کارگران و اعتراضات کارگری و همچنین در ارتباط با سرهم بندی کردن تشکلات فرمایشی بهم شبیه هستند. تو گویی که همه رفتار حکومت در زمینه مسائل کارگری تقلید بی خدشه از رژیم سلطنتی است. با این تفاوت که رژیم پیشین با کودتا بر سر کار آمده بود و رژیم خمینی با یک انقلاب!

*در قسمت بعدی برگ ها، اعتصابات دهه پنجاه را مرور می کنیم.

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**

sabosob@gmail.com

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان کارگری از زندان مبارزه کنیم!